

ترجمه متون مارکسیستی-لنینیستی



# تضادهای ذاتی پیشرفت حزب

۷۸

★ اتحادیه دانشجویان ایرانی در آمریکا  
هوادر سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

# تصادف‌های ذاتی بسیرفت‌خرب

اثر: جوزف استالین

اولین مسئله، مسئله مبارزه در داخل حزب ماست. مبارزه ای که نه از دیروز شروع شده و نه هنوز تمام شده است. اگر به تاریخ حزبمان توجه کنیم از زمانی که گروه بلشویکها در سال ۱۹۰۳ موجود شد تا امروز، اگر آخرین مراحل را تا حال حاضر مورد بررسی قرار دهیم، بدون انحراف میتوان گفت که تاریخ حزب ما، تاریخ مبارزه و تضاد های درون این حزب است. تاریخ غلبه بر این تضاد ها و تحکیم تدریجی حزب ما بر اساس غلبه بر این تضاد ها است. ممکن است گفته شود که روسها خیلی نزاع طلبند، که آنها عاشق مشاجره اند، که آنها اختلاف می آفرینند و بدین دلیل پیشرفت حزب روسی هرگز به غلبه بر آنها نرسید. این درست نیست. مسئله نزاع طلبی نیست، مسئله بر سر اختلافات در اصول است، که در هر دو سه پیشرفت حزب و هر دو سه مبارزه هر دو لاریا رخ میدهد.

این بدان معنی است که بر آنها نرسید، فقط از طریق مبارزه برای این یا آن اصل، برای این یا آن هدف جنگ، برای این یا آن شیوه مبارزه که به هدف نهایی منجر خواهد شد. غلبه کرد. فرد میتواند و باید در مورد مسائل سیاسی روز یا مسائل کاملاً علمی با همفکرانش وارد هر نوع سازشی گردد. اما وقتی این مسائل مربوط به اختلاف نظر در اصول باشد، نه سازش و نه خط میانی "علاج مسئله نخواهد بود".

در مسائل مربوط به اصول خط میانی و وجود نداشتن و نمیتواند وجود داشته باشد. این یا آن اصل میبایستی اساس کار حزب را تشکیل دهد. خط میانی بر مسائل مربوط به اصول خطی است که به افشاش فکری منتهی میشود، خطی است که اختلافات را لاپوشانی میکند، خطی است که به انحطاط ایدئولوژیکی حزب من انجامد، و بالاخره خطی است که مرکز ایدئولوژیک را در حزب سبب میشود.

چگونه احزاب سوسیال - دمکراتیک در غرب ادامه حیات داده و - بهسرفت میکنند؟ آیا تضاد های درونی و اختلافات بر سر اصول در این احزاب وجود دارد؟ البته که وجود دارد. آیا آنها این تضاد ها را آشکار ساخته و سعی در غلبه صادقانه و صریح بر آنها در مقابل چشم توده های حزب میکنند؟ نه البته که آنها نمیکند. این رویه سوسیال - دمکراتها است که این مخالفتها را لاپوشانی میکنند، این رویه سوسیال - دمکراتها است که کفرانسهها و کنگره - هایشان را به مجالس رقص، و محل خود نمائی های رسمی بدل میکنند و طوری و انود میکنند که همه چیز در حزب رو براه است، هر تلاشی را برای لاپوشانی و استتار اختلافات درون حزب بعمل میآورند. ولی هیچبیز بجز افشاش و فقر معنوی حزب از این رویه ها منتج نخواهد شد. این یکی از علل سقوط احزاب سوسیال - دمکراس اروپای غربی است، که زمانی انقلابی بوده و اکنون

رفرمیست است . لکن ما نمیتوانیم بدین طریق زندگی و پیشرفت  
کنیم . سیاست "میان روی" بر سر اصول سیاست ما نیست .  
سیاست "میان روی" در مسائل مربوط به اصول سیاست مقروض و -  
انحطاط احزاب است . چنین سیاستی نمیتواند به نتیجه ای بجز  
تهدید حزب به یک دستگاه بوروکراسی که جدا از توده ها است  
منجر شود . این راه راه ما نیست .

تمام تاریخ حزب ما این فرض مسلم را که تاریخ حزب ما تاریخ غلبه  
بر اختلافات درون حزبی و همبستگی دائمی رده های حزب ما بر  
اساس غلبه بر این تضادها است تا بیاید . . . . .  
و از این رو است که مبارزه بمنظور غلبه بر اختلافات درون حزبی  
قانون پیشرفت حزب ما است .

ممکن است گفته شود که این قانون برای حزب کمونیست اتحاد  
شوروی است و نه برای سایر احزاب پروتاریائی . این صحیح نیست .  
این قانون ، قانون پیشرفت تمام احزاب نسبتاً بزرگ است ، صرف نظر از اینکه  
حزب اتحاد جماهیر شوروی است یا احزاب غربی . در حالیکه  
در احزاب کوچک در کشورهای کوچک ممکن است بتوان به علت  
تسلط فرد یا افرادی اختلافات را لاپوشانی نمود ، انجام چنین  
چیزی در یک حزب بزرگ با بخشهای مختلف غیر ممکن است . در چنین  
احزابی پیشرفت توسط غلبه بر تضادها عنصر ناگزیر رشد و تحکیم  
حزب است . این است چگونگی جریان پیشرفت در گذشته و چگونگی  
پیشرفت در حال حاضر .

در اینجا میخو اهم به انگلس کس که بهمهراه مارکس احزاب کارگری در غرب را طی چندین دهه رهنمون بوده است استناد کنیم . اشاره میکنم به سالهای هشتاد قرن گذشته وقتی که قوانین ضد سوسیالیستی در آلمان اجرا میشد ، وقتی که مارکس و انگلس در تبعید در لندن بسر میبردند ، هنگامی که ارگان سوسیال — دمکراتیک بنام " سوسیال — دمکرات " بطور غیر قانونی در خارج منتشر میشد و واقعا " رهنمون کار سوسیال — دمکراسی در آلمان بود . آنموقع برنشتین هنوز یک مارکسیست انقلابی بود ( ۱ ) و هنوز به فرمایش در نغلطیده بود . انگلس ارتباط زنده ای با برنشتین بر سر مسائل جاری سیاست سوسیال — دمکراتیک داشت . در سال ۱۸۸۲ او به برنشتین چنین نوشت :

" ظاهراً ، تمام احزاب کارگری در کشورهای بزرگ میتوانند فقط در پروسه مبارزه داخلی ، در انطباق کامل با قوانین پیشرفت دیالکتیکی توسعه یابند . حزب آلمانی با مبارزه بین آیزناخری ها ( Eisenachers ) و لاسالئی ها ( Lassalleans ) به اینجا رسیده است و اصطکاک این دو نظریه رل اساس را بازی میگرد . وحدت فقط وقتی ممکن شد که این مسئله یعنی توده های که عمده از طرف لاسال به آلتی جهت مبارزه تبدیل شده بودند ( \* دنباله روی ) از بین رفت و در اینجا هم این مسئله ( \*\* وحدت ) از طرف ما خیلی با عجزه انجام شد .

\*\*\* مترجم .

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

در فرانسه، آنتهایی که در حین فدا کردن ثنوریههای باکو نیستی شان، رو شهای باکو نیستی مبارزه را ادامه میدهند در عین حال خواهان فدا کردن خصلت طبقاتی جنبش برای اهداف اجتماعی بودند بایستی قبل از اینکه وحدت دوباره ممکن گردد همچنین از بین بروند. خواستار وحدت بودن در تحت چنین شرایطی حماقت محض خواهد بود. اندرزههای اخلاقی مانع از امراض بچه گانه ای که تحت شرایط مدرن میبایستی تجربه کردند نمیشود. (مارکس - انگلس، منتخب مکاتبات، از صفحه ۳۸۲ تا به آخر). در قسمت دیگر انگلس میگوید:

"تضادها را نمیتوان برای طولانی مدت لاپوشانی کرد. آنها فقط از طریق مبارزه حل خواهند شد." (همانجا)

این است چگونگی وجود تضادها در درون حزب ما و چگونگی بهسرفت حزب مان با غلبه بر این تضادها از طریق مبارزه با آنها. این تضادها از کجا سرچشمه میگیرند و منبع آنها چیست؟

من فکر میکنم تضادهای درون احزاب پرولتاریائی از دو مسئله سرچشمه میگیرند. اینها کدامند؟

اینها عبارتند از، اول فشار بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی بر پرولتاریا، حزین در روند مبارزه طبقاتی، فشاری که بخشهای بیشتر مردم پرولتاریا و بعبارت دیگر بخشهای متزلزل در حزب

غالباً تسلیم آن میشوند . ما نباید فکر کنیم که پروتاریا کاملاً از جامعه مجزا است و یا او جدا از جامعه قرار دارد . پروتاریا جزئی از جامعه بوده و توسط ائتلاف مختلفش با بندهای بیشماری با جامعه در ارتباط است . حزب جز " پروتاریا است و بهمین دلیل حزب نمیتواند از تماسها و نفوذ ائتلاف مختلف جامعه سرمایه داری فرار کند . فشار بورژوازی و ایدئولوژی آن بر پروتاریا و بروی حزبش غالباً باعث نفوذ ایده ها ، اخلاق ، خوی و عادات بورژوازی در پروتاریا و حزب آن میشود ، و آنها هم از طریق ائتلاف خصوصی از پروتاریا که بنحوی از آنها با جامعه سرمایه داری در ارتباط است .

دوماً بدلیل خصلت گوناگون طبقه کارگر که در واقع از ائتلاف مختلف تشکیل شده است . من فکر میکنم پروتاریا را بعنوان يك طبقه بتوان به سه قشر تقسیم کرد :

قشر اول - توده اصلی پروتاریا هسته اصلی و بخش ثابت آن ، این توده " اصیل " پروتاریائی است که از مدتها قبل تمامی تماسهایش را با طبقه سرمایه دار بریده است . این قشر از پروتاریا قابل اعتمادترین حامیان مارکسیسم هستند .

قشر دوم شامل پروتاریائی است که بتازگی از طبقات غیر پرولتاری ، از دهقانان ، خورده بورژوازی و روشنفکران بدرون این طبقه ریخته اند . این قشر که بتازگی از



طبقات غبر پور لتری بیرون آمده ، خوی و عادات قدیمی ، نوسانات و  
تزلزلات خود را بدرون طبقه کارگرم آورد . این فشر مساعدترین  
زمینه را برای آتارشیست ، نیمه آتارشیست و گرو عبند بیهای "چپ  
افراطی" فراهم میسازد .

بالاخره فشر سومی وجود دارد . این فشر بالائی طبقه کارگر  
یا اشرافیت کارگری است ، فشری که در مقایسه با دو فشر دیگر  
پور لتری از بیشترین تا "میزین" برخوردار است ، او سخت میکوشد  
تا با بورژوازی سازش نماید ، خوی غالب در او آنست که خود را  
مقتدر روی زمین دانسته و "قابل احترام" باشد . این فشر  
مساعدترین زمینه برای رفرمیستها و اپورتونیستهای آشکار است ،  
علی رغم اختلافات ظاهری در سطح ، دو فشر اخیر طبقه  
کارگر کم و بیش محیط مشترکی را تشکیل میدهند که اپورتونیسم را میپروراند :  
اپورتونیسم صریح و آشکار هنگامی پدید میآید که اشرافیت  
کارگری غلبه دارد ، در حالیکه غلبه فشر دیگر طبقه  
کارگر که هنوز کاملاً "تاسبای خود را از خورده بورژوازی  
نبریده است اپورتونیسم پنهانی و "چپ" را نمایان میسازد .  
هیچ جای تعجبی در این واقعیت نیست که اپورتونیسم  
آشکار غالباً با وجه دیگر آن یعنی "چپ افراطی" منطبق میگردد .  
لنین بارها گفته است که اپوزسیون "چپ افراطی" و جناح  
راست ، یعنی منشو یکپا ، دوروی یک سکه اند ، و این کاملاً

درست است . اگر "چپ افراطی" برای انقلاب پای میفشرد  
بخاطر آنست که منتظر پیروزی فوری انقلاب است و طبعاً  
چنانچه وقفه ای پیش آمده و انقلاب بغوریت پیروز نشود  
دچار یا "سوسو خوردگی" خواهد شد .

طبعاً ، در هر پیچ از پیشرفت مبارزه طبقاتی ، در هر  
مقطعی که مبارزه بیشتر حاد و مشکل میشود ، اختلاف نظر ها ،  
اختلاف در خوی و عادات اقشار مختلف پرولتاریا خود را در غالب  
اختلافات در حزب متجلی میسازد ، و فشار بورژوازی و ایدئولوژی  
آن بر روی حزب ناگزیر سبب تشدید این اختلافات و تظاهر  
خارجی آن بفرم مبارزه در داخل حزب پرولتاریا خواهد  
شد .

اینهاست منابع تضادها و اختلافات ذاتی در درون حزب .

آیا ممکن است از این تضادها و مخالفتها احتراز جوئیم ؟

نه ، ممکن نیست . تصور اجتناب از این تضادها خود فریبی  
است . انگاس بد رستی میگفت که غیر ممکن است تضاد های  
درون حزب را حتی برای مدتی بهوشانیم ، چه این تضادها  
توسط مبارزه حل میشوند .

این بدان معنا نیست که حزب بایستی به محل مناظره بدل گردد .  
برعکس ، حزب پرولتاریا سازمان مبارزه پرولتاریا بوده و بایستی  
چنین باقی بماند . من فقط میخواهم بگویم که ما نباید

چشم‌انداز را بر روی اختلافات درون حزب چنانچه این اختلافات  
مربوط به اصولند ببندیم . من میخواهم بگویم که فقط با  
مبارزه برای اصول است که حزب پرولتری قادر به ایستادگی  
در مقابل فشار و نفوذ بورژوازی است . فقط با غلبه بر تضادهای  
داخلی حزب است که ما میتوانیم استحکام و قدرت حزب  
را تضمین کنیم . ۱۹۲۶

**The Communist (New York) August, 1937, P.P. 773-76**

تکثیر از:

اتحادیه دانشجویان ایرانی در آلمان و برلین غربی

عضو اتحادیه بهرمانی

موادار

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

[www.peykar.org](http://www.peykar.org)